

نقش قدرت مدنی در سیاست خارجی

دکتر حسین هرسیج harsij@yahoo.com

دانشیار گروه علوم سیاسی دانشگاه اصفهان

مریم سیدی maryam_sayedi@yahoo.com

کارشناس ارشد روابط بین الملل دانشگاه اصفهان

چکیده

در این مقاله تئوری نقشها و طرح نقش قدرت مدنی در تئوری های روابط بین الملل، مورد بررسی قرار می گیرند. روشی که در این مقاله مورد استفاده قرار گرفته، روش توصیفی-تحلیلی است که ضمن بازنگری در توصیف طرح نقش قدرت مدنی، مبانی تئوریک آن را مورد تجزیه و تحلیل قرار می دهد. یافته های این تحقیق نشان می دهد، طرح نقش قدرت مدنی مبتنی بر دو تئوری سازه گرایی و تئوری نقشها می باشد. در ارزیابیهای عقلایی-پوزیتیویستی مثل نئورئالیسم و یا نهادگرایی لیبرال به یک بازیگر عقل مدار و سود گرا پرداخته می شود که در یک سیستم آنارشی خودیار قرار دارد که منافع این بازیگر کم و بیش از بیرون مشخص می شود. اما برخلاف نظریات رئالیستی که به منافع مشخص و اولویتهای ثابت (بقای فیزیکی و سود نسبی) می پردازند، در نظریات سازه گرایی منافع بر حسب موقعیت توصیف می شوند و اساساً قابل تغییر هستند.

تئوری نقشها، نظریه ای است که به بازیگران نسبت داده می شود و تفاوتهای کیفی سیاست خارجی بازیگران مختلف را توضیح میدهد. هر یک از دولتها طرح نقشی را در سیاست خارجی خود مدنظر قرار میدهند که این طرح نقش شامل ذهنیات و برداشتهای آن دولت، ارزشها، نرמהا و برداشتی که از جهان اطراف دارد و همینطور انتظارات دنیای بیرون و چگونگی رفتار مناسب در روابط بین الملل می باشد. به عبارتی این طرح نقش می تواند، خط مشی اقدام سیاست خارجی یک دولت را شکل دهد. در تئوری نقشها، رفتار سیاست خارجی دولتها و نقشی که آنها در نظام بین الملل بازی میکنند، مورد بررسی قرار می گیرد. این تئوری در بررسی رفتار سیاست خارجی بازیگر دولتی نسبت به سایر تئوریهای مناسب تر است. زیرا هم سطح سیستم و هم سطح بازیگر را مدنظر قرار می دهد. یکی از نقشهایی که یک بازیگر دولتی می تواند ایفا کند، نقش قدرت مدنی است. پس از پایان جنگ سرد و گرایش به مباحث مربوط به غیر نظامی کردن روابط بین الملل و مشاهده رفتار سیاست خارجی خاص کشورهای ژاپن و آلمان طرح نقش قدرت مدنی مورد توجه قرار گرفت.

واژگان کلیدی: تئوریهای روابط بین الملل، سازه گرایی، تئوری نقشها، نقش قدرت مدنی.

مقدمه

در مباحث روابط بین الملل، مبحث سیاست خارجی از اهمیت خاصی برخوردار است و در طول دوران متمدنی تلاش شده است تا رفتار سیاست خارجی بازیگران مختلف در یک چارچوب تئوریک مورد تجزیه و تحلیل قرار گیرد. طرح نقش قدرت مدنی از نظریه‌هایی است که در این میان مورد توجه قرار گرفته است. از آنجاییکه این چارچوب نظری در ایران ناشناخته بوده و بسیاری از علاقه‌مندان به مباحث سیاست خارجی با این مبحث ناآشنا هستند در این مقاله تلاش می‌شود تا به معرفی این چهارچوب تئوریک پرداخته شود. مبتکر این تئوری پروفسور هانس و مائول^۱ از اساتید روابط بین الملل و سیاست خارجی در دانشگاه تریر^۲ آلمان است. برای آشنایی بیشتر با مبحث طرح نقش قدرت مدنی این مقاله در دو قسمت طراحی شده است: در قسمت اول، به نظریات سازه‌گرا و نقشها به عنوان مبانی تئوریک طرح نقش قدرت مدنی پرداخته می‌شود؛ و در قسمت دوم، طرح نقش قدرت مدنی به عنوان یک عامل مهم در تدوین و اجرای سیاست خارجی دولتها مورد بررسی قرار می‌گیرد.

در پژوهش حاضر تلاش می‌شود به سوالات زیر پاسخ داده شود:

- ۱- مبانی تئوریک طرح نقش قدرت مدنی چیست؟
- ۲- طرح نقش قدرت مدنی بر سیاست خارجی کشورها چه تأثیری دارد؟

قسمت اول: مبانی تئوریک طرح نقش قدرت مدنی

الف- نظریه‌های سازه‌گرا^۳

این نظریه یکی از نظریه‌های مهم در دهه‌های اخیر در روابط بین الملل می‌باشد که نه تنها از نظر فهم نوینی که به ما از روابط بین الملل در بعد محتوایی آن می‌دهد اهمیت دارد، بلکه از این نظر که در عین حال (و به زعم برخی، در اصل) تلاشی است در حوزه فرانظری، اهمیت ویژه‌ای دارد. مباحث هستی‌شناسی به وضوح کانون اصلی توجه این نظریه است. بسیاری برآن اند که تمرکز نظریه سازه‌گرایان در روابط بین الملل در بعد

1. Hanns W. Maull

2. Trier

3. constructivism theories

هستی شناختی است و سازه انگاران اساساً کانون بحث در حوزه روابط بین الملل را از معرفت شناسی به هستی شناسی منتقل کرده اند (مشیرزاده، ۱۳۸۵: ۳۲۴-۳۲۳). این نظریه در اواسط دهه هشتاد وارد مباحث روابط بین الملل شد و در دیدگاههای خود کمبود های رئالیسم و نهادگرایی را مورد انتقاد قرار داد. در مرکز مباحث سازه گرایی آگاهی بشری همچنین ایده ها و کارکردها در رابطه با رخدادهای بین المللی قرار دارد و به سه اصل مهم می پردازد: ساختارهای سیاست بین الملل همیشه به طور اجتماعی شکل می گیرند نه صرفاً به دلایل مادی؛

رفتار بازیگران در سیاست بین الملل نه تنها بر اساس فرصتها و ساختارهای مادی بلکه براساس هویتها و درک از محیط و شرایط شکل می گیرد چرا که این موارد منافع بازیگران و رفتار آنها را تحت تاثیر قرار می دهند؛ میان ساختارهای اجتماعی (به عنوان نتیجه اقدامات اجتماعی و هویت بازیگران) و بازیگران یک رابطه متقابل وجود دارد. همانگونه که محیط اجتماعی بازیگران را تحت تاثیر قرار می دهد، بازیگران هم با توجه به هنجارها محیط خود را تحت تاثیر قرار می دهند. سوال اصلی در مبحث سازه گرایی این است که چگونه بازیگران عمده یعنی دولتها هویتها و منافع خود را درک می کنند و آن ها را شکل می دهند. ایده ها و هنجارها (همچنین تغییرات آنها) عناصر اصلی در مکتب سازه گرایی هستند و هنجارها صرفاً انعکاس ساختار مادی نیستند (Filzmaier, Gewessler, 2006:98).

سازه گرایان بر نقش فرهنگ در روابط بین الملل تاکید دارند و به این نتیجه می رسند که بدون توجه به فرهنگ سیاسی جهانی استاندارد کننده نمی توان ثبات بالای نظام دولتی و کاهش تنوع اشکال سیاسی را توضیح داد. در عین حال، آنها از ایدئالیسم نیز اجتناب می کنند و تاکید دارند که همه چیز را به زبان و گفتمان تقلیل نمی دهند. در اینجا است که آنها در عین دور شدن از خردگرایی نواقعگرایان و نولیبرالها، به پساتجددگرایان و برداشتهای پساتجددگرایانه نیز نمی پیوندند و فاصله خود را با این جریان نیز حفظ می کنند (مشیرزاده، ۱۳۸۵: ۳۳۰).

به طور کلی می توان به این مسئله اشاره کرد که در حالی که رئالیسم و لیبرالیسم بر فاکتورهای مادی چون قدرت و تجارت تمرکز دارند، رهیافتهای سازه گرا بر تاثیر ایده‌ها تاکید می‌کنند. سازه گرایان به جای بدیهی دانستن دولت و اینکه واحد دولت فقط درصد حفظ بقای خود می‌باشد، منافع و هویت‌های دولتها را به عنوان یک محصول بسیار منعطف فرآیندهای ویژه تاریخی در نظر می‌گیرند. آنها توجه بسیاری به سلطه گفتمانها در جامعه توجه زیادی دارند، زیرا گفتمانها، عقاید و منافع را انعکاس می‌دهند و هنجارهای پذیرفته شده رفتار را بنیان می‌نهند. در نتیجه، سازه گرایی، به منابع تغییر، توجه خاصی دارد و به طور عمده بی جایگزین مارکسیسم به عنوان یک دیدگاه رادیکال برجسته درباره مسائل بین‌المللی شده است، پایان جنگ سرد نقش مهمی در مشروعیت بخشیدن به تئوریهای سازه گرا داشت. چرا که رئالیسم و لیبرالیسم در پیش بینی این واقعه تاریخی یعنی پایان جنگ سرد با شکست مواجه شدند و توضیحات بسیار نامرتبلی درباره این واقعه ارائه دادند. سازه گراها برای پایان جنگ سرد توضیحی مختص به خود دارند و آن این است که میخائیل گورباچف، رهبر پیشین اتحاد جماهیر شوروی در سیاست خارجی شوروی تحول اساسی ایجاد کرد که این مسئله ناشی از استقبال وی از ایده‌های جدید چون امنیت مشترک بود. طرح مسائلی از این قبیل که ما در دوره ای زندگی می‌کنیم که هنجارهای کهن با چالش مواجه شده اند، مرزهای مشخص گذشته در حال اضمحلال اند و مسائل مربوط به هویت برجستگی خاصی یافته اند، موجب شده است محققان رهیافتهایی ترسیم کنند تا اینگونه امور را در کانون تجزیه و تحلیل خود قرار دهند. از منظر تئوری سازه گرایی، موضوع محوری دنیای پس از جنگ سرد، این است که چگونه گروههای مختلف، هویتها و منافع خودشان را درک می‌کنند. اگر چه قدرت، مسئله فرعی نیست، اما سازه گراها بر این امر که ایده ها و هویتها چگونه خلق شده، تکامل یافته و فهم و واکنش دولتها را نسبت به موقعیت و شرایطشان شکل می‌دهند تاکید بیشتری دارند.

بنابراین، موضوعاتی نظیر اینکه اروپایی ها هویت خود را مقدمتاً در چارچوب ملی تعریف می‌کنند یا قاره بی، اینکه آیا آلمان و ژاپن، گذشته خود را طوری باز تعریف می‌کنند که آنها را تشویق به اتخاذ نقشهای بین‌المللی فعالتری در وضعیت پس از جنگ سرد کند و اینکه آمریکا از هویتش به عنوان پلیس جهانی استقبال خواهد کرد یا نه؟ در

تئوریهای سازه گرا مطرح می باشند. تئوریهای سازه گرا متنوع هستند؛ اما مجموعه واحدی از پیش بینی ها را درباره هر کدام از مسائل مطرح شده، ارائه نمی دهند. در سطح مفهومی، الکساندر ونت^۱ بیان می کند که مفهوم رئالیستی آنارشی، به طور جامع این نکته را توضیح نمی دهد که چرا تعارض میان دولتها بروز می کند، مسئله واقعی این است که آنارشی چگونه فهمیده شده است. ونت معتقد است که «آنارشی آن چیزی است که دولتها آن را فهم می کنند». لایه دیگر تئوری سازه گرایی بر آینده دولت سرزمینی تاکید کرده است و مبتنی بر این است که ارتباطات فراملی و ارزشهای مدنی مشترک در حال تحلیل بردن وفاداریهای سنتی ملی و خلق اشکال جدید جوامع سیاسی هستند. سازه گراهای دیگر بر نقش هنجارها تاکید دارند و به نظر آنان حقوق بین الملل و دیگر اصول هنجاری، تصورات سابق درباره حاکمیت را دچار فرسایش کرده و اهداف مشروعی را که قدرت دولت ممکن است آنها را به استخدام خود درآورد، دچار تغییر داده اند. به طور کلی مقوله مشترک در همه لایه های تئوری سازه گرا، قابلیت و ظرفیت گفتمان برای شکل دادن به این مسئله است که چگونه بازیگران سیاسی خودشان و منافعیشان را تعریف می کنند و رفتارشان را تغییر می دهند (مهدویان، ۱۳۸۵).

الکساندر ونت یکی از برجسته ترین نمایندگان سازه گرایی در روابط بین الملل می باشد، وی بیست سال پس از «تئوری سیاست بین الملل والتز» کوشید تا یک مدل تئوریک علمی در رابطه با سیاست بین الملل ارائه دهد، منتقدین هشدار دادند که آثار ونت بر اساس نظریه سازه گرایی در صدد ایجاد نوعی ارتودوکس جدید است. با وجود همه انتقادات بر مدل تئوری سازه گرایی او، نمی توان انکار کرد که ونت با طرح سئوالات مهمی مباحث اساسی و در نتیجه به شکل گیری نظریه سازه گرایی در فضای تئوریک روابط بین الملل کمک کرد. در اصل سه سوال مهم در آثار الکساندر ونت مطرح هستند که نظریه ساختاری او را شکل می دهند:

سؤال اول اینکه چگونه باید «ساختار» طرح ریزی شود تا بتوان روندهای سیاست بین الملل را به طور شایسته توضیح داد ونت سوال دوم را بر اساس جایگاه آنارشی برای توضیح اقدامات دولتی مدنظر قرار می دهد. سوال سوم با طرح این مسئله را آغاز می شود

که اگر آنا‌رشی تنها عامل مهم برای اقدامات دولتی در سیاست بین‌الملل نیست، پس اقدام دولتها بر چه اساسی شکل می‌گیرد. این تعاملات و اندیشه‌ها در مورد مدل‌های سیاست بین‌الملل که از فرهنگ‌های مختلف تعاملات اجتماعی منتج می‌شوند، هسته تئوری اجتماعی سیاست بین‌الملل و نت می‌باشند. تفکرات و نت که طی ده سال در مقالات متعدد به نگارش درآمده بودند در سال ۱۹۹۹ در یکی از آثار او گرد آمدند که «تئوری اجتماعی سیاست بین‌الملل» نام دارد (Ulbert, 2003: 395-397).

ب - تئوری نقشها

در پاسخ به این سوال در علوم سیاسی که ماهیت سیاست چیست؟ برخی معتقدند که سیاست شامل ساختارها، سیستم، قدرت و حکومت است، اما در تعریف صحیح دیگر این موارد را نیز در بر می‌گیرد: نگرشها، آرزوها، ارزشها و انتظارات. بافت اصلی سیاست از برنامه‌ریزیها و طرح‌های ذهنی تشکیل شده است. در واقع این مسئله ذهنیات، سمبل‌ها همچنین برداشتهایی را در بر می‌گیرد که ما خود را با آنها وفق می‌دهیم و یا توصیفات خاص خود را از آنها داریم (Weidenfeld, 1995: 1).

در همین رابطه می‌توان تئوری نقشها را اینگونه توصیف نمود. تئوری نقشها، نظریه‌ای است که به "بازیگران" نسبت داده می‌شود و تفاوت‌های کیفی سیاست خارجی بازیگران مختلف را توضیح می‌دهد. هر یک از دولتها برای خود طرح‌نقشی را در نظام بین‌الملل در نظر می‌گیرند. در این طرح نقش ذهنیات دولتها، ارزشها و هنجارها و تصویری که از جهان دارند، فراتر انتظارات دنیای بیرون و رفتار مناسب در روابط بین‌الملل را در بر می‌گیرد. منظور از طرح نقش طرحی است که یک بازیگر برای ایفای نقش خود در نظر می‌گیرد. بدین معنا که طرح نقش ممکن است با رفتار نقشی متفاوت باشد و منظور از رفتار نقشی، رفتار دارنده نقش دولتی در موقعیت‌های واقعی و تعاملات سیاست خارجی است. این طرح نقش به عنوان خط مشی اقدام سیاست خارجی مدنظر قرار می‌گیرد. این طرح نقشها چهارچوبی را ایجاد می‌کند که در آن، منافع و اهداف دولتی همین‌طور استراتژیها و ابزاری که برای به واقعیت درآوردن این منافع و اهداف بکار گرفته می‌شوند، تعریف می‌شوند (Kirste & Maull, 1996: 283). به عنوان نمونه می‌توان ایالات متحده آمریکا را

مثال زد که طرح نقش یک ابرقدرت جهانی را برای خود تعریف کرده یا آلمان که طرح نقش یک قدرت مدنی را برای خود در نظر گرفته است. در تئوری نقشها دولتها به عنوان بازیگران مطلقاً عقلگرا و عقلایی در نظر گرفته نمی‌شوند که صرفاً منافع مادی - اقتصادی و امنیتی را دنبال می‌کنند. در اینجا هنجارها، رفتار بازیگران را محدود کرده یا به گونه‌ای آن را تحت تأثیر قرار می‌دهند (Kirste, 1998:27,30). سوالاتی مانند اینکه چرا دولتها با وجود رخدادهای مشابه جهت‌یابی‌های سیاسی، امنیتی رفتارهای مختلفی را اتخاذ می‌کنند؟ و یا اینکه چرا بعضی از دولتها همکاری و برخی دیگر تهدید به خشونت را برای رسیدن به اهدافشان در نظر می‌گیرند؟ و یا اینکه چرا برخی دولتها بیش از دیگران درصدد ایجاد توسعه نهادها و همکاری هستند؟ سوالاتی هستند که با تئوری نقشها می‌توان به آنها پاسخ داد. واقعیات سیاست بین‌الملل به عنوان یک سیستم، در تعیین الگوی رفتاری سیاست خارجی مؤثر هستند؛ اما این سیستم، جهت‌یابی‌های مختلف سیاست خارجی دولتها و تصمیمات آنها را توضیح نمی‌دهد. مشابه سیاست داخلی، سیاست خارجی یک دولت، تصورات دائمی و طرح رفتاری آن دولت را نشان می‌دهد که در واقع میزان تأثیرات و تجربیات جغرافیایی، تاریخی و موقعیتی یک جامعه را منعکس می‌کند، که این طرح رفتاری را فرهنگ سیاست خارجی می‌نامند. برای بررسی فرهنگهای سیاست خارجی‌های مختلف به طور سیستماتیک باید سیاست خارجی‌ها را به طور مقایسه‌ای بررسی کرد. مقایسه روشمند چندین بازیگر دولتی با یکدیگر بسیار غنی‌تر از مطالعه و تحلیل فلسفی سیاست خارجی مجزا و منفرد یک دولت است؛ چرا که تحلیل و درک سیاست خارجی یک دولت را نیز افزایش می‌دهد (Kirste & Maull, 1996:283). یکی از تأثیرات مهم در تشکیل فرهنگ سیاسی و سیاست خارجی یک دولت نشأت گرفته از تاریخ آن کشور است (Löffler, 2000:136). به همین خاطر ارزشها و خاطرات جمعی هم در شکل دادن به فرهنگ سیاست خارجی مؤثر هستند و هم در ادامه یافتن آن. در این رابطه کشور آلمان نمونه بارزی از شکل‌گیری فرهنگ سیاست خارجی این کشور بدلیل پیش‌زمینه تاریخی و موقعیت ژئواستراتژیک حساس آن نام برد (Heinz, 1993:271).

در تئوری نقشها، مطالعه براساس یک مدل ایده‌آلی و آرمانی صورت می‌گیرد که رفتار سیاست خارجی به طور تجربی مورد مشاهده قرار گرفته و ارزیابی می‌شود. بازیگران در

متغیرهای درکی مثل تصویر و ذهنیت از جهان، اهداف اقدامات سیاست خارجی، درک از خود و درک دیگران به طور کیفی و اساسی با یکدیگر متفاوت هستند. به خاطر همین تفاوتها تأثیرات متفاوتی هم بر روابط بین الملل دارند. تئوری نقشها در چارچوب نظریات سازه‌گرایان و نظریات تفسیری و انعکاسی قرار می‌گیرد. در نظریات سازه‌گرایی به بازیگر قانونمند و اجتماعی پرداخته می‌شود که با اتصال به شبکه‌ای از ارزشها، منافع خود را براساس موقعیت و مسائل داخلی تعریف می‌کند و این تئوری متفاوت از تئوریهای عقلایی - پوزیتیویستی مانند نئورئالیسم یا نهادگرایی لیبرال است؛ چرا که در این نظریات به یک بازیگر عقلگرا و سودگرا پرداخته می‌شود که در یک سیستم آنارشی خودیار قرار دارد که منافع این بازیگر کم و بیش از بیرون مشخص می‌شود و دارای اولویت‌های ثابت است و دولتها بر مبنای آن به طور استراتژیک عمل کنند. در واقع برخلاف ارزیابی‌های رئالیستی که به منافع مشخص و اولویت‌های ثابت (بقای فیزیکی و سود نسبی) می‌پردازند، منافع در نظریات انعکاسی بر حسب موقعیت توصیف می‌شوند و تغییر می‌کند و اولویت بندی‌های یک دولت می‌تواند در ارتباط با سایر کشورها تعدیل شوند. تغییر در اولویت بندی می‌تواند از طریق تغییر در طرح نقش به طور طولانی مدت و یا تغییر نقش بر حسب موقعیت (به طور کوتاه مدت) عملی شود. در ارزیابی‌های عقلایی - پوزیتیویستی مثل نئورئالیسم، همین طور نهادگرایی لیبرال، رفتار بازیگران از یک دید سیستماتیک و از نگاه بیرونی بررسی می‌شود.

در تئوری نقشها که یک نظریه درکی با پروسه یادگیری، درک و ارتباطات می‌باشد، رفتار بازیگر را در درجه اول از نگاه و دید درونی بررسی می‌کند. اولویت‌های بازیگران طی مشارکت در جامعه بین الملل، ترکیبی از سودهای مشترک، نسبی و مطلق می‌شود و تئوری نقشها، این اولویت‌های پیچیده بازیگران را مشخص کرده و تغییر سیاست خارجی بازیگران را با یکدیگر مقایسه می‌کند. ریشه تئوری نقشها به جامعه‌شناسی و روانشناسی اجتماعی برمی‌گردد که مدت‌های مدید برای توضیح رفتارهای انسانی در چارچوب روابط اجتماعی کاربرد داشته است. منظور از اصطلاح نقش، یک دسته انتظارات رفتاری هنجاری است که یک یا چندین گروه، از دارنده یک مقام اجتماعی توقع دارند. به طور ساده، نقش، رفتاری است که از دارنده یک موضع اجتماعی مثل پدر، یا یک معلم و یا یک مدیر در

ارتباط با سایر افراد انتظار می‌رود. در اینجا انتظارات رفتاری به معنی "alter-part" انتظارات دیگران از یک نقش اجتماعی می‌باشد. از طرفی اصطلاح "ego-part" به معنی توصیف خود دارنده نقش از خودش می‌باشد. در تئوری نقشها هر دوی اینها وجود دارد؛ یعنی هم alter-part به معنی انتظارات سایر بازیگران در سطح سیستم که بر رفتار سیاست خارجی دولت تأثیر می‌گذارد و رفتار او را شکل می‌دهد و همچنین ego-part که برداشت‌های جمعی و ارزشها و هنجارهای مشترک بین تصمیم‌گیرندگان که طی فرآیند تجربه اندوزی اجتماعی و یادگیری تاریخی ایجاد شده‌اند و بر درک از خود تأثیرگذارند، مورد توجه قرار می‌گیرند. البته در میان تئوریهای روابط بین‌الملل، تئوری نقشها کمتر مورد توجه بوده است و در بسیاری از موارد و در زبان روزمره اصطلاح نقش، صرفاً به معنای یک تأثیر سببی به کار می‌رود؛ اما این تئوری به عنوان ابزار تحلیلی برای بررسی سیاست خارجی دولت ملی، به طور مکرر استفاده شده است. در علوم سیاسی به زبان آلمانی برای اولین بار رساله دکترای پتر گاپ^۱ در سال ۱۹۸۳ براساس این تئوری به نگارش درآمد و به عنوان روش تحلیل رفتار سیاست خارجی یک بازیگر دولتی (سوئیس) به کار رفت. علاوه بر این تئوری نقشها در سه تئوری کلاسیک تحلیل سیاست خارجی نیز کاربرد داشته است:

- ۱- تئوری تصمیم‌گیری ۲- تئوری سیستمی ۳- سیاست خارجی مقایسه‌ای

۱- تحقیقات و بررسی‌های مبتنی بر تئوری نقشها در فرآیند تصمیم‌گیری بیش از همه تأثیر و نفوذ افراد را در شکل‌گیری طرح نقش ملی تطبیق داده است. (سطح خرد) نقشهای سیاست خارجی یک دولت از عقاید و نظرات سیاسی نخبگان و طرح نقشهای شخصی آنها سرچشمه می‌گیرند. به عبارتی شکل‌گیری طرح نقشهای ملی به تصویری که نخبگان از جهان دارند بستگی دارد. در این تئوری بر شکل‌گیری طرح نقش‌های ملی توجه شده و تلاش می‌شود جعبه سیاه تصمیم‌گیری سیاست خارجی کشف شود.

۲- تئوریهای ساختاری و سیستمی نیز به تئوری نقشها کمک کرده‌اند. به عنوان نماینده تئوریهای ساختاری و سیستمی، تئوری نقشها کارکرد خود را نیز داشته است. تئوری نقشها، هم تأثیرات بیرونی و هم اولویتهای نقشی داخلی بازیگران را مد نظر قرار می‌دهد و اگرچه تأثیرات محیط بیرونی را مهم می‌داند؛ اما آن را متغیر تعیین‌کننده در رفتار بازیگر نمی‌داند.

در واقع محیط بیرونی به منزله چارچوبی است که بازیگران مختلف بواسطه طرح نقشهای متفاوت آن را پر می‌کند.

۳- دیگر اینکه مطالعات تئوری نقشها در پی آن هستند که مشخص کنند طرح نقشهای ملی تا چه حد متفاوت هستند (توصیف) و برای توضیح رفتار سیاست خارجی بازیگران چه پتانسیلی دارند و چرا در دولتهای مختلف طرح نقشهای مختلفی شکل می‌گیرند (تبیین) هالستی در تحقیقات عمده خود در مورد نقش های سیاست خارجی هفتادویک دولت می‌نویسد:

«سیاستمداران توصیفاتی از انواع کلی تصمیمات، وظایف، قوانین و اقدامات مناسب دولتهایشان و همینطور کارکردهایی که دولتهایشان در ادامه اصولی که در نظام بین الملل یا نظامهای فرعی منطقه ای می‌بایست داشته باشند، دارند.»

چهار تز اصلی، ستون تحقیقات وی را تشکیل می‌دهند:

-تصمیم‌گیرندگان سیاست خارجی رفتار خود را بر اساس طرح نقشهای ملی جهت‌گیری می‌کنند؛

طرح نقشهای ملی ناشی از ego-part یا برداشتها و درک از خود و انتظارات داخلی، سیاست خارجی یک دولت را بیشتر تحت تاثیر قرار می‌دهند تا انتظارات سایر بازیگران سیستم؛

- منابع طرح نقشهای ملی، ترکیب پیچیده‌ای از ویژگیهای اقتصادی، اجتماعی، تاریخی، جغرافیایی و سیاست قدرت، همچنین از ساختارهای سیستم و عکس‌العمل نخبگان سیاست خارجی می‌باشند؛

- محدودیتهای رفتار سیاست خارجی دولتها نتیجه طرح نقشهای ملی است که در عین حال ثبات و یا تغییر نظام بین الملل را تحت تاثیر قرار می‌دهند و همینطور در شکل‌دهی ساختارها هم نقش دارند (Kirste & Maull, 1996:284-291). زمانیکه هالستی در ۱۹۷۰ ساختارها را در تحلیل سیاست خارجی مطرح ساخت، نقشهای ملی را با درک نخبگان سیاست خارجی یکسان دانست. با تکیه بر کار هالستی سامپسون^۱ و واکر^۲ ساختارهای

1. Sampson

2. Walker

دولتی و پروسه سیاسی که انتظارات نقشی و رفتار سیاست خارجی را تحت تاثیر قرار می‌دادند، بررسی نمودند. اولین نسل تئوریهای مربوط به نقش منجر به بررسی انواع نقشها شد و در نسل دوم تحقیقات تئوریک مربوط به نقشها مطالعات مقایسه ای در رابطه با انتظارات نقشی و رفتارهای نقشی ارائه شد (Harnisch,2000:29-30).

بازسازی نقش سیاست خارجی به عنوان بخش مهمی از فرهنگ سیاست خارجی از چهار طریق امکان پذیر است:

شکل گیری یا بازسازی نقش می تواند منشا خارجی داشته باشد، بدین معنا که ممکن است بواسطه تغییر انتظارات نقشی سایر بازیگران، هم پیمانان یا سایر نهادها ایجاد شود؛ شکل گیری و بازسازی نقش می تواند منشا داخلی داشته باشد که به تغییر انتظارات نقشی جامعه داخلی برمی گردد که این تغییر و برداشت از خود می تواند به دلیل رخدادهای موثر در این زمینه باشد؛

تغییر ساختار منافع مادی جامعه که با توجه به انتظارات نقشی فعلی تفسیر می گردند؛ تعامل تغییرات انتظارات نقشی داخلی و خارجی (Harnisch,2000:21).

تئوری نقشها نسبت به بقیه تئوری ها از امتیازاتی برخوردار است. دولتهای ملی هر یک دارای سبک سیاست خارجی منحصر به فرد هستند و به خاطر تنوعی که دارند به سختی قابل تحلیل هستند. تئوری نقشها هر دولت ملی را به طور خاص مدنظر قرار می دهد. ویژگی خاص هر سیاست خارجی دولتی و تاثیر آن بر شکل گیری ساختار، تئوری نقشها را قادر می سازد تا هر مورد را بطور ویژه مورد مطالعه قرار دهد. این تئوری به بازیگران با ایده های آنها، دانش آنها و میزان توانایی یادگیری آنها همین طور نقشی که دارند می پردازد. این تئوری به طور روشنمند به تحلیل استراتژیهای مختلف سیاست خارجی بازیگران پرداخته حدود استراتژیها را معین می کند. روی هم رفته تئوری نقشها یک مدل ادغام شده برای سیاست خارجی ارائه می دهد زیرا نظریات تئوریک مختلف سطوح تحلیل فردی، دولتی و اجتماعی را دربردارد. تئوری نقشها به ارزشها و هنجارها مفهوم می بخشد. تئوریهای نئورنالیست عمل یا اقدام سیاست خارجی را بیش از همه به تقسیم متفاوت قدرت و تلاش متفاوت دولتها برای داشتن امنیت می دانند. اما در تئوری نقشها تصمیم در جهت یا مخالف یک سیاست خارجی به هیچ وجه آنقدر واضح و مشخص نیست.

جهت‌یابی سیاست خارجی یک دولت، اهداف آن و انتخاب ابزارهای سیاست خارجی مشخص می‌تواند توسط تئوری نقشها به عنوان نتیجه یک پروسه و روند درکی، به معنی انعکاس رفتار بازیگران در جهت اولویت‌های آنها در اهداف، ابزارها و ارزشهایشان باشد. در این تئوری استراتژیهای سیاست خارجی‌های مختلف مورد بررسی قرار می‌گیرند و هماهنگی‌ها و یا انحرافات رفتار بازیگران براساس یک مدل ایده آلی و آرمانی سنجیده می‌شود که بدین ترتیب می‌توان فهمید یک بازیگر در کدام مقیاس، سیاست خارجی خود را دنبال می‌کند (Kirste & Maull, 1996: 293-295). اهمیت ویژه تئوری نقشها در این است که تحلیل سیاست خارجی و روابط بین‌الملل، همچنین سطح سیستم و سطح بازیگر را با هم مد نظر قرار می‌دهد (Gaupp, 1983: 161).

پس از آشنایی با تئوری نقشها به مبحث تئوریک بعدی یعنی «قدرت مدنی» پرداخته می‌شود، این نظریه دارای تعریف و چارچوب خاص خود است.

قسمت دوم: طرح نقش قدرت مدنی در سیاست خارجی

بعد از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی و انقلاب اطلاعاتی در سیاست بین‌الملل ساختار مسائل در روابط بین‌الملل به طور اساسی تغییر کرد (Maull, 1993: 140) و در ارتباط با تئوری نقشها یک چارچوب تئوریک دیگر نیز ارائه شد که " طرح نقش قدرت مدنی " نام گرفت. طرح نقش قدرت مدنی یکی از نقشهایی است که می‌توان بر اساس آن نقش یک بازیگر دولتی و سیاست خارجی این بازیگر را بررسی کرد. همان‌طور که از نام آن پیداست، این نظریه بازیگر دولتی مقتدر را مورد ارزیابی قرار می‌دهد که هدف غیرنظامی کردن روابط بین‌الملل را دنبال می‌کند و خود نیز به دنبال قدرت طلبی یا نظامی‌گری نسبت به سایر کشورها و همسایگان نمی‌باشد.

تئوری قدرت مدنی جزء تئوریهای پسا اثباتگرایی است که تغییر اولویت‌ها در سیاست خارجی را به عنوان عکس‌العمل به تحولات سیستمیک با کمک تئوری نقشها مورد بررسی قرار می‌دهد. انتظارات بازیگران، ارتباط میان آنها و تثبیت نتیجه این ارتباطات که به شکل نهادها و تحت شرایط تحولات سیستمیک شکل می‌گیرند، در کانون توجه این تئوری قرار دارند. بدین ترتیب این نظریه در علوم سیاسی، در تحلیل تغییرات فرهنگ

سیاسی سهمیم است. تئوری قدرت مدنی جزء نسل دوم تئوریها و تحلیلهای مربوط به سیاست خارجی است و در این تئوری دولت بازیگر عمده محسوب می شود. همچنین این تئوری به ارزشها، مسائل دموکراتیک، مسائل اجتماعی، مسائل بیرونی ناشی از سیستم و یا فشار هم پیمانان که بر رفتار یک قدرت مدنی موثر هستند توجه می کند. از طرفی این تئوری ویژگیهای انسانی را در ارتباط با دولت مطرح می کند. در تئوری قدرت مدنی دموکراتیزه کردن یا رد سیاست خشونت آمیز تهاجمی و توسعه طلبانه نتیجه جهتگیری ارزشی نخبگان می باشد، به همین خاطر این نظریه جزو اندیشه‌های سازه گرایی اجتماعی و با تاکید بر "صلح دموکراتیک" قرار می گیرد (Mauil & Harnisch: 1997). مبحث قدرت مدنی با کمک تئوری نقشها، تغییرات اولویت های سیاست خارجی را به عنوان عکس‌العملی به تغییر و تحولات سیستماتیک مورد بررسی قرار می دهد. انتظارات بازیگران، ارتباطات میان آنها و ثبات نتایج این ارتباطات در نهادها بسته به تغییرات سیستمیک است به همین خاطر این نظریه تحقیق در علوم سیاسی و بررسی تغییرات فرهنگ سیاسی مفید می باشد (Mauil, Kirste, 1996).

مائل در سال ۱۹۹۲ قدرتهای مدنی را اینطور توصیف می کند: "قدرتهای مدنی" دولتهایی هستند که دارای اراده و توانایی غیرنظامی کردن روابط بین الملل هستند. در توصیف دیگر، قدرت مدنی، دولتی است که طرح نقش سیاست خارجی و رفتارش در گرو اهداف، ارزشها، اصول و ابزاری است که برای غیرنظامی کردن روابط بین الملل قرار دارد. با تاکید بر «صلح ابدی» کانت و «جامعه امن» کارل دوئیچ، غیرنظامی کردن روابط بین الملل (Harnisch, 2000: 4) در اصول و قواعد عمل سیاست خارجی قدرتهای مدنی موارد زیر قابل ذکر است:

- کاهش و ممانعت از بکارگیری خشونت سازماندهی شده هر یک از دولتها، به وسیله حل و فصل درگیری های ملی و فراملی و همینطور به کمک همکاری و سیستم امنیت جمعی؛

- قانونمند کردن دقیق و روزافزون روابط بین الملل؛

- افزایش همکاریهای چندجانبه و سهمیم بودن در پروسه تصمیم‌گیری‌هایی که در جهت مشروعیت نظم بین‌المللی بر پایه ارزشهای اساسی آزادی، دموکراسی و اقتصاد بازار بنا شده‌اند؛

- پشتیبانی از اعتدال و عدالت اجتماعی در سطح جهانی؛

- تقویت نهادها برای کنترل و پیشبرد هنجارهای عمومی به همراه آمادگی برای انتقال

بخشی از حاکمیت

- فیصله‌درگیری‌ها و همچنین ایجاد شرطها و اصول خاص برای به‌کارگیری زور

نظامی (Kirste & Maull, 1996: 300)

فرآیند غیرنظامی کردن سیاست بین‌الملل از کشور به کشور دیگر و از منطقه به منطقه دیگر متفاوت است. این فرآیند بیش از همه در اروپای غربی به واسطه همگرایی در زمینه‌های امنیتی، توسعه‌ای و... پیشرفت کرده است. غیرنظامی کردن سیاست بین‌الملل نه تنها یک وظیفه واقع‌گرایانه و سرنوشت‌ساز در رابطه با دهه‌های آینده است بلکه یک ضرورت غیرقابل‌انکار می‌باشد. این امر باید ابتدا در درون کشورها انجام شود و جایگزینی خشونت اجتماعی و خشونت نظامی با قانون و اصول مربوط به آن صورت پذیرد و به عرصه بین‌الملل نیز منتقل شود. تلاش برای این مسئله توجه به حقوق بشر در چارچوب منشور حقوق بشر سازمان ملل را مورد تأکید قرار می‌دهد. یک قدرت مدنی در وهله نخست کاربرد ابزار غیرنظامی را جزاهداف خود قرار می‌دهد، میانجیگری، مصالحه، نهادسازی، مذاکره، توافق. از آنجا که کاربرد ابزار نظامی برای موفقیت در برقراری هنجارها و تصمیمات بین‌المللی به هیچ‌عنوان راه حل مناسبی نبوده است، برای یک قدرت مدنی مهمترین ابزار جایگزین در اقدامات جمعی بکارگیری تحریم‌های اقتصادی است که به منظور برقراری یک نظم نوین باید آن را ناچیز شمرد (Maull, 1992: 772-774).

چشم‌پوشی از خودمختاری ملی یکی از مهمترین ویژگیهای یک قدرت مدنی است. بدین معنا که قدرتهای مدنی استراتژی خود را هماهنگ با اقدامات جمعی هم‌پیمانان انتخاب می‌کنند و از اقدامات یک‌جانبه‌گرایانه یا تکروری‌های دیپلماتیک ناهماهنگ خودداری می‌کنند (Kirste, 1998: 5). به عنوان یک هم‌پیمان متحد، قدرت‌های مدنی همواره در موقعیتهای بحرانی اقدامات جمعی و چندجانبه‌گرایانه را دنبال می‌کنند، هزینه‌ها

تقسیم می شوند و اقدامات سیاسی با تقسیم کار به تحقق درمی آیند. لذا انتظار می رود که این هم پیمانان رفتاری خارج از هنجارهای مشخص نشان ندهند (Harnisch, Maull, 1997:20).

اصطلاح قدرت مدنی برای اولین بار در دهه ۷۰ توسط فرانکو دوشن برای نقش جامعه اروپا در سیاست جهانی بکار رفت و در سال ۱۹۸۹ در مورد سیاست خارجی آلمان استفاده شد (Maull, 2006:4). قدرت مدنی یک طرح نقش و جهتگیری در سیاست خارجی است. در واقع در مباحث مربوط به غیرنظامی کردن نظام بین الملل و با مشاهده رفتار سیاست خارجی خاص کشورهای ژاپن و آلمان، طرح نقش آرمانی و ایده آلی قدرت غیر نظامی ترسیم شد، که با کمک آن رفتار بازیگری توضیح داده می شود که نمی توان آن را با تئوری های عقلگرا - مبتنی بر سود و یا با تئوری های سیستمیک توضیح داد. طرح ایده آلی قدرت مدنی خطوط اصلی برداشت و درک از سیاست خارجی همچنین ابزارها، اهداف و استراتژی های سیاست خارجی دولتی را شرح می دهد و بدین وسیله عناصر اصلی یک طرح نقش خاص را مشخص می کند و با بررسی تجربی رفتار سیاست خارجی طبق یک مدل آرمانی، رفتار دولتی را توضیح می دهد.

یک قدرت مدنی ممکن است یکی از اهداف زیر را اولویت اصلی خود قرار دهد:
الف) درصدد شکل دادن به روابط بین الملل باشد؛ اما در عین حال اهداف و استراتژی های آن به طور آگاهانه از قدرتهای بزرگ و کلاسیک در مفهوم سنتی مجزاست. یعنی هدف دستیابی به قدرت آنهم به شیوه کلاسیک و از نوع نظامی را دنبال نمی کند (دستیابی به قدرت اما نه به مفهوم قدرت نظامی)؛

ب) قدرت غیرنظامی را به عنوان یک نقش خاص دنبال کند و جهت گیری ارزشی در سیاست خارجی و سیاست امنیتی را مد نظر قرار دهد. به عبارتی هدف آن غیر نظامی کردن سیاست بین الملل باشد (قدرت غیرنظامی به عنوان یک نقش)؛

ج) و سرانجام قدرت غیرنظامی را به عنوان وسیله ای برای رسیدن به اهداف مشخص دنبال کند و استراتژی سیاست خارجی آن براساس ابزارهای خاص پایه گذاری شده باشد (قدرت غیرنظامی به عنوان یک وسیله یا ابزار)؛

به طور خلاصه قدرت غیر نظامی به عنوان طرح نقش ایده آلی و آرمانی درک می‌شود که یک دسته از جهت‌گیریهای ارزشی و طرح رفتاری که به ایجاد و حفظ نظم بین‌المللی صلح‌آمیز و قابل قبول کمک می‌کند دنبال می‌کند (Mauil & Kirst, 1997:4).

نیروی محرکه اصلی در سیاست خارجی یک قدرت مدنی همان موضوع اصلی یعنی غیرنظامی کردن روابط بین‌الملل است که از طریق ممانعت از زور نظامی، هنجارهای قابل قبول بین‌المللی به اجرا در می‌آیند و توسعه و گسترش نهادهای بین‌المللی حاصل می‌شوند. علامت مشخصه یک قدرت غیر نظامی از یک طرف نرم‌هایی است که سیاست خارجی این کشور بر اساس آن شکل می‌گیرد و از طرف دیگر اهداف سیاست خارجی است که از این هنجارهای مشتق می‌شوند و اقدامات سیاست خارجی نیز بر همین اساس جهت‌گیری می‌شوند. لذا اراده غیر نظامی کردن روابط بین‌الملل، آمادگی برای چشم‌پوشی از خودمختاری دولتی و عضویت در نهادهای فراملی برای یک قدرت غیر نظامی حائز اهمیت است. به طور کلی این موارد جزء اهداف یک قدرت مدنی قرار می‌گیرند:

ممانعت از قدرت طلبی ناسیونالیستی دولتی در روابط بین‌الملل از طریق سیستم تصمیم‌گیری جمعی با هدف و حاکمیت قانون و سازمانهای فراملی از طریق مشارکت دموکراتیک دولتها در پروسه تصمیم‌گیری و در نتیجه اقدامات سیاسی غیر نظامی (Streichert, 2005).

در چارچوب تحقیقات مربوط به صلح و جنگ، این نظریه به ایده قدیمی غیرنظامی کردن اجتماع بر می‌گردد که در سال ۱۹۷۶ نربرت الیاس^۱ در ابتداً به بحث غیرنظامی کردن در درون یک جامعه می‌پردازد که معتقد به کنترل هیجانات انسانی از طریق جامعه است. در این ایده، در یک اجتماع قدرتمند، عقلانیت، همکاری و کنترل رو به افزایش تک تک اعضا ضروری است و کاربرد خشونت بسیار وقیح و بد جلوه می‌کند. لذا فشار بر تک تک افراد جامعه برای اینکه درست رفتار کنند آنقدر زیاد است که بطور اتوماتیک، افراد را دچار یک خودکنترلی می‌کند تا از بروز نقض رفتار اجتماعی پیشگیری کنند. در واقع تک تک اعضا جامعه بخاطر یک اجبار درونی از کاربرد خشونت فیزیکی چشم می‌پوشند و هیجانات خود را کنترل می‌کنند. در چنین ایده‌ای انحصار اعمال زور در دست ارگان

1. Norbert Elias

مرکزی دولتی قرار می‌گیرد. دیتر زنگهاس^۱ از جمله کسانی است که تلاش کرد در رابطه با این ایده الیاس، اصطلاح غیر نظامی کردن به مفهوم جلوگیری و غلبه بر کاربرد زور را به روابط بین الملل منتقل کند. برای او غیر نظامی کردن بیش از همه به معنی یک شکل جدید کیفی در مقررات مربوط به جنگ و درگیری است. برای انتقال ایده غیر نظامی کردن اجتماع به سطح روابط بین الملل دو دلیل وجود دارد:

اول اینکه ما شاهد تعاملات رو به افزایش میان دولتها و جوامع فرای مرزهای دولت ملی هستیم که این مسئله غیر نظامی کردن روابط بین الملل را امکان پذیر می‌سازد. دوم اینکه نمی‌توان انتظار داشت که غیر نظامی کردن به عنوان یک پدیده اجتماعی تاریخی صرفاً در درون مرزهای دولت ملی محدود بشود و پایان پذیرد.

با توجه به آنچه الیاس به آن اشاره کرده یعنی فرآیند غیر نظامی کردن در سطح ملی، این مسئله در سطح نظام بین الملل نیز قابل پشتیبانی است. هرچند در مورد سیاست غیر نظامی کردن می‌بایست شرایط مناسب آن را نیز فراهم کرد. همچنان که در پروسه غیر نظامی کردن اجتماع افراد با کنترل هیجان‌ات خود از کاربرد خشونت فیزیکی چشم می‌پوشند و انحصار قدرت دولتی درونی می‌شود، قدرتهای مدنی نیز در سطح بین‌الملل حل و فصل درگیری میان دولتها را بدون خشونت و زور بلکه با اتکای به یک خود اجباری و انتقال بخشی از حاکمیت دولتی به نهادهای بین‌المللی می‌پذیرند. در طرح نقش قدرت مدنی هم انتظارات دیگران alter-part و هم برداشت از خود ego-part در نظر گرفته می‌شود (Kirste & Maull, 1996: 297-299).

برای رسیدن به هدف غیر نظامی کردن در سطح بین‌المللی، از طریق پروسه اجتماعی کردن و پروسه یادگیری می‌توان رفع درگیری‌ها را بدون بکار بردن خشونت و زور به یک خود کنترلی تبدیل کرد. قدرت‌های مدنی تلاش می‌کنند بوسیله همکاری چندجانبه با سایر دولتها به این هدف دست پیدا کنند. علاوه بر این از همکاری چندجانبه برای نهادسازی پشتیبانی می‌کنند. از طرفی در طی یک برنامه بلندمدت برای تشکیل ساختارهای فرامنطقه‌ای جهت کنترل و پیشبرد هنجارهای عمومی تلاش می‌کنند. (Maull, 1990: 92-93)

اصطلاح قدرت مدنی نباید با سیاست خارجی مطلقاً صلح طلبانه اشتباه شود، آنچه که پروفیسور مائول^۱ و پس از آن کرسته^۲ به آن پرداخته‌اند بدین معنا نیست. قدرت مدنی به معنی صلح طلبی در روابط بین الملل نیست بلکه به معنی اولویت اصلی برای نظم دادن به درگیری‌ها به صورت غیرنظامی و مخالفت با بکارگیری ابزار نظامی است. اما یک قدرت مدنی آماده است تا در وضعیت‌های حاد برای رسیدن به اهداف و منافع خود دست به کاربرد زور نیز بزند. بکارگیری ابزار نظامی تحت شرایط خاص برای برخی اهداف مشخص مجاز و امکان پذیر است و همیشه به این بستگی دارد که قدرت غیرنظامی در چه وضعیتی قرار دارد و چه اهدافی را دنبال می‌کند و چه شرایطی مهیا شده تا کاربرد زور را مشروع و قانونی سازد. لذا باید مسئله از همه جوانب مورد بررسی قرار گیرد. یک قدرت مدنی هرگز اقدام به جنگ تهاجمی و جنگ مغایر با حقوق بین الملل نمی‌کند. از آنچه که می‌تواند با قدرت غیرنظامی تطابق داشته باشد می‌توان به کاربرد زور براساس قطعنامه شورای امنیت سازمان ملل یعنی قطعنامه‌های مطابق با فصل ششم و هفتم منشور سازمان ملل نام برد. در واقع قدرتهای مدنی از کاربرد ابزار نظامی چشم پوشی نمی‌کنند و در صورت اتخاذ تصمیمات جمعی و برای پشتیبانی از تضمین و حفظ صلح ابزار نظامی را بکار خواهند برد. اگر بخواهیم بدانیم چرا در این تحلیل براساس یک مدل آرمانی کار می‌کنیم، باید به این نکته اشاره کرد که کار کردن براساس یک مدل ایده آل کار تحلیلیگر را آسان‌تر می‌کند و می‌توان موارد زیادی را بر اساس این مدل مورد بررسی قرار داد. دانشمندانی چون ماکس وبر نیز براساس مدلی ایده آلی و آرمانی کار می‌کردند. در یک مدل ایده آلی، تحلیلیگر محدودیتی ندارد. به عنوان مثال می‌توان بررسی کرد که آیا همه دولت‌ها براساس این مدل آرمانی عمل کرده یا خیر و تحلیل بر اساس این مدل محدود به چند کشور خاص نخواهد بود (مصاحبه با دکتر رایت^۳، ۲۰۰۶).

1. Maull

2. Kirste

۳. آقای دکتر میثائیل رایت (Michael Raith) از پژوهشگرانی است که در زمینه سیاست خارجی آلمان قلم زده است. ایشان در زمان مصاحبه در گروه علوم سیاسی دانشگاه فرایبورگ در آلمان فعالیت داشتند و در حال حاضر نیز در سازمان بین المللی ناتو در بروکسل مشغول به کار می‌باشند. (زمان مصاحبه چهارشنبه ۲۰۰۶/۳/۱۵ دانشگاه فرایبورگ)

مبحث قدرت مدنی مورد اشاره مائول/کرسته درک خاصی از سیاست خارجی همچنین اهداف، استراتژی ها و ابزارهای سیاست خارجی یک دولت را شرح می دهد که پایه گذار یک طرح نقش خاص برای آن دولت می باشند. قدرت مدنی که این دو آن را توصیف می کنند، دولتی است که طرح نقش سیاست خارجی و رفتار آن وابسته به اهداف، ارزشها، اصول همچنین اشکال تاثیرگذاری و ابزار اعمال قدرت که برای غیرنظامی کردن روابط بین الملل بکارگرفته می شوند (Kirste, 1998:45). طرح نقش مورد نظر هالستی و قدرت مدنی مورد بحث کرسته و مائول به شرح زیر قابل درک است:

سیاستمداران به طور عموم توصیفاتی از تصمیمات، قوانین، تعهدات و کارکرد آنها متناسب با دولتهای خود دارند که در نتیجه و با توجه به این توصیفات اساسی خود را هم در نظام بین الملل و هم در سطح یک نظام منطقه ای به اجرا در می آورند و این تصور آنها از جهت گیری یا کارکردهای مناسب آنها نسبت به دولتهایشان در محیط بیرونی بر می آید (Holsti, 1970:245).

طبق مدل آرمانی، برای اینکه این دسته نقشهای قدرت مدنی عملی شوند، جهتگیریهای ارزشی و همینطور اهداف مختلف و شیوههای رفتاری سیاست خارجی خاصی به قدرتهای مدنی نسبت داده می شوند که در بررسی اقدامات دولتی به عنوان کاتالوگ یا فهرست تحلیل استفاده می شود:

۱. اراده طرح ریزی و شکل دهی

قدرتهای مدنی مدعی مشارکت در طرح ریزی و شکل دهی روابط بین الملل هم در حیطه منطقه ای خود و هم در سطح جهانی هستند. این ادعا با هدف در دست گرفتن رهبری انحصاری نیست، بلکه با هدف توسعه روابط بین الملل از طریق تلاشهای جمعی است که در چارچوب چنین تلاشهایی خود پیشقدم بوده و ابتکار عمل را در دست گرفته

و به عنوان یک سرمشق و الگو عمل می‌کنند. این اقدام در جهت سیاست امنیتی است که ایجاد صلح و نظم بین المللی کارآمد را مدنظر دارد هدف از آن راه حل غیرخشونت آمیز در درگیریها از طریق افزایش راهکارهای قانونی است. در این رابطه سیاستهای اعلانی کفایت نمی‌کنند. به عنوان نمونه می‌توان به مشارکت فعال قدرتهای مدنی در سازمانهای بین المللی مانند سازمان ملل، همچنین نهادهای منطقه ای مثل اتحادیه اروپا و غیره اشاره کرد که این آمادگی این قدرت ها در رابطه با تعهدات و مداخلات غیرنظامی نشان می‌دهد (Mauil, 1997).

۲. اهداف ملی

اهداف ملی از نظر قدرتهای مدنی در کنار نیازهای اساسی امنیت، بر مبنای رفاه، عدالت اجتماعی و ثبات دموکراتیک توصیف می‌شوند. در واقع قدرتهای مدنی ابتدا معتقد به حداکثرسازدن رفاه و تعادل اجتماعی در داخل کشور هستند. سیاست خارجی قدرتهای مدنی با اولویت بر سیاست داخلی که سیاست اجتماعی - دموکراتیک را مبنای قرار می‌دهد، شکل می‌گیرد. قدرتهای مدنی تلاش می‌کنند تا به طور اساسی موقعیت غیرنظامی داخلی را که خود به آن دست یافته‌اند به روابط بین الملل نیز منتقل کنند.

۳. اهداف بین المللی

غیرنظامی کردن سیاست بین الملل، وظیفه‌ای به معنی هماهنگی دموکراتیک سیاست بین الملل است. مانند تسلط بر ریسک‌های ناشی از وابستگی متقابل و تلاش برای تغییر شکل‌های سازمانی، قوانین و متدهای جامعه بین الملل از یک طرف و از طرف دیگر گسترش و پیشبرد ارزشهای جهانی. قدرتهای مدنی براساس یک سازمان تقسیم کار، سیاست بین الملل را پیش می‌برند و انتقال بخشی از حاکمیت به عنوان شرط واجب و ضروری این سیاست را مورد تأیید قرار می‌دهند که علاوه بر این، آمادگی برای به رسمیت شناختن نریمهای بین المللی را برای خود الزام آور می‌دانند. غیرنظامی کردن شامل، تلاش

برای بوجود آوردن رژیمها، همچنین قانونی کردن و نهادی کردن روزافزون روابط بین الملل است. قدرتهای مدنی وجود رژیمها و نهادهای بین المللی را مناسبترین شکل حل و فصل درگیریها می دانند. به همین دلیل حمایت و پشتیبانی از نهادهای بین المللی و گسترش همکاریهای نهادی را مدنظر قرار می دهند. مانند حمایت از پروسه و روند عملی ساختن حقوق بین الملل در روابط بین الملل. در این میان حمایت از قدرت سازمان ملل و سازمان امنیت و همکاری اروپا را می توان جزء چنین مواردی نام برد.

۴. منافع ترکیبی و ارزشهای جهانی

منافع ملی از نظر قدرتهای مدنی در ترکیب با منافع سایر کشورها توصیف می شود. ارزشهای جهانی (مثل رعایت حقوق بشر و حقوق بین الملل) جزئی از منافع ملی در نظر گرفته می شوند. قدرتهای مدنی خود را ملزم به سیاست خارجی با جهت گیری ارزشی می دانند. پشتیبانی از فرآیند دموکراتیزه کردن، پشتیبانی از ساختارهای مناسب اقتصادی، ساختارهای مشارکتی، ساختارهای پلورالیستی - دموکراتیک و ساختارهای دولتی قانونی جزء اهداف سیاست خارجی قدرتهای مدنی است. برای عملی ساختن این ارزشها تضمین دادن امتیازات (مشروط) به دولتها از یک طرف و تحریمهای جمعی از طرف دیگر کارآیی دارد که در مورد دوم بستگی به مشروعیت تحریم و همچنین تصمیمات شورای امنیت سازمان ملل دارد. به طور اساسی باید گفت که قدرتهای مدنی به هیچ عنوان در امور داخلی کشورهای دیگر دخالت نمی کنند. برای کمک به عملی شدن فرآیند غیرنظامی کردن، آن هم در مقیاس جهانی باید وضعیتی شکل گیرد تا بر آن اساس دولتها بتوانند با راه و روشی غیرنظامی با یکدیگر رفتار کنند.

۵. الگوی خاص در سیاست خارجی

قدرت‌های مدنی تصورات خاصی از کارکردهای سیاست خارجی دارند و آنچه که حائز اهمیت است این است که معتقدند در همه زمینه‌های سیاسی مهم، تک روی و یکجانبه گرایی آنها موفقیت آمیز نخواهد بود. بدین معنا که برای بدست آوردن نتیجه مطلوب، هنر سیاست خارجی این است که برای رسیدن به هدف مورد نظر از طریق همکاری‌های بین المللی عمل شود. همکاری‌ها هم زمانی می‌توانند شانس موفقیت را بالا ببرند که دولتها در جهت پیوند با نهادها، از بخشی از حاکمیت خود چشم پوشند. این مسئله در زمینه‌های مهم و سنتی مد نظر دولت ملی، همچون سیاست امنیتی هم صدق می‌کند که از دید قدرت‌های مدنی همکاری، مشارکت و اقدامات جمعی را می‌طلبد. قدرت‌های مدنی از اقدامات خودسرانه و یکجانبه‌گرایانه خودداری می‌کنند و تمایل دارند تا مشکلات سیاسی را از طریق مذاکرات، توافق، میانجیگری و داوری حل کنند و یک فرهنگ خاص سیاست خارجی را مدنظر دارند و با کاربرد زور مخالف هستند، که البته در وضعیت‌های دفاع از خود یا دفاع دسته جمعی (تحت شرایط خاص) یا اقدامات اجباری دسته جمعی قانونی وضعیت فرق می‌کند. از نظر آنها درگیریهایی مادی به عنوان بازی با حاصل جمع جبری مثبت در نظر گرفته می‌شوند که باید از طریق مصالحه و بسود طرفین حل و فصل شوند. از طرف دیگر درگیریهایی ارزشی به عنوان مشکلاتی دیده می‌شوند که نباید از طریق مواجهه ایدئولوژیک یا کاربرد زور و به طور یکجانبه حل شوند. قدرت‌های مدنی نیاز به همکار و شریک دارند تا آنها را در روند غیر نظامی کردن مورد پشتیبانی و حمایت قرار دهند. مبنای اساس روابط قدرت‌های مدنی در رابطه با همکاری با شرکا تنها منافع مادی - عملی نیست بلکه عناصر نرماتیو و احساسی را نیز دربر می‌گیرد. همکاری‌ها و نهادها از دید قدرت‌های غیرنظامی به عنوان مسائل ارزشی توصیف می‌شوند. شرکای همکار دارای همبستگی هستند و این آمادگی را در سیاست خارجی خود دارند تا در صورت نقض نرم‌های بین المللی به طور دسته جمعی اقدام به تحریم دولت خاطی کنند و در اقدامات اینچنینی جامعه ملل سهیم باشند. مبنای رابطه بین قدرت‌های مدنی و هم پیمانانشان همبستگی همراه با تلاش برای تقسیم عادلانه فشارهاست.

۶. ابزار سیاست خارجی قدرت مدنی

قدرت‌های مدنی به تهدید و کاربرد زور بسیار بدبینانه نگاه می‌کنند و کاربرد زور را مشکل ساز می‌دانند. آنها استفاده از ابزارهای سیاسی (مذاکره) و شروط و تحریم‌ها را به عنوان انگیزه مثبت یا منفی در سیستم می‌دانند. از نظر آنها کاربرد ابزار نظامی و اقدامات امنیتی جمعی علیه یک کشور نقض کننده اصول بین‌المللی تنها در صورتی که شورای امنیت سازمان ملل آن را تایید کند مشروع است. همچنین کاربرد ابزار نظامی در مورد دفاع سرزمینی مشروعیت دارد. قدرت‌های مدنی اصولاً صلح‌جو هستند و اقدام دولتها علیه دولت متجاوز جزو اولویت‌های یک قدرت مدنی در سیستم امنیت جمعی می‌باشد. آنها طرفدار اقدامات امنیتی جمعی هستند و روشهای تقسیم کار و همچنین چند جانبه‌گرایی و در صورت امکان بکارگیری ابزارهایی که تصمیمات جمعی آنها را مشروع دانسته، هستند (Kirste & Maull, 1996: 300-303). به عبارت دیگر آنها مروج امنیت جمعی هستند که در این میان می‌توان حمایت از کنترل تسلیحات، خلع سلاح و غلبه بر مسائل امنیتی بطور مشترک را نام برد. امنیت جمعی به عنوان یک هدف ایده آل در نظر گرفته می‌شود که تهدید و کاربرد زور نظامی را صرفاً در صورت مشروعیت بین‌المللی و جمعی مجاز می‌داند (Streichert, 2005).

- از نظر مائول چندین نشانه مهم در مورد قدرت‌های غیرنظامی وجود دارد:
- غیر نظامی کردن سیاست داخلی به شکل سیستم دولتی قانونی و دموکراتیک؛
- رفاه مادی که پیش شرط اصلی ثبات دموکراتیک است؛
- طی پروسه و روند یادگیری تاریخی که نخبگان و مردم را به این هماهنگی و توافق اجتماعی رسانده که غلبه بر هزینه‌های قدرت نظامی و مباحث سنتی امنیت از طریق همکاری‌های فراملی و چشم پوشی از حاکمیت میسر است؛

اما آنچه مسلم است این است که هیچ دولتی نمی‌تواند صد در صد نقش قدرت مدنی را به طور کامل ایفا کند، اما پیشگیری و ممانعت از جنگ و خشونت عنصر اصلی طرح نقش قدرت مدنی است. (Wölfle, 2005: 20-21).

ارزیابی انتقادی

تئوری نقشها و مبحث قدرت مدنی می‌تواند با تحلیل طرح نقش ملی تفاوت‌های کیفی در رفتار سیاست خارجی یک بازیگر را مشخص کنند. در حالی که تاثیر هنجارها، ایده‌ها و ارزشها بر شکل‌گیری منافع و رفتار بازیگر مورد توجه قرار می‌گیرد، بویژه در مبحث قدرت مدنی رفتار بازیگران عمده از زوایایی مشاهده می‌شود و در رابطه با آن بحث می‌شود که سایر تئوری‌ها مانند رئالیسم، نئورئالیسم، نهادگرایی و نهادگرایی جدید محدودتر عمل می‌کنند.

اما این مبحث دارای نقاط ضعفی نیز می‌باشد. یکی از این موارد انتقاد به اصل شکل‌گیری طرح نقش قدرت مدنی بازمی‌گردد. طرح ایده آلی قدرت مدنی با مشاهده رفتار سیاست خارجی دو بازیگر آلمان و ژاپن توسعه پیدا کرد و پس از آن سیاست خارجی این دو دولت مورد تجزیه و تحلیل و ارزیابی قرار گرفت و به همین خاطر برخی آن را مبحثی می‌دانند که در ابتدا برحسب تصادف طراحی شده و نه با تکیه بر یک طرح تئوریک (Harnisch, 1997).

برخی منتقدین این پرسش را مطرح می‌کنند که کدام یک از اصول مطرح شده در رابطه با قدرت مدنی از اولویت بیشتری برخوردار است؟ در صورتی که کشوری برخی از این اصول را رعایت نکند، با رعایت کدام اصول قطعاً یک قدرت مدنی شمرده می‌شود؟ البته به نظر می‌آید این مسئله از این جهت قابل حل است چرا که قدرت مدنی، قدرتی است که به طور پیوسته و مستمر اصول خاص را مورد توجه قرار می‌دهد، ممکن است کشوری کم و بیش با جهتگیری یک قدرت مدنی عمل یا خیر (Tewes, 1997: 353) البته این مسئله که یک کشوری رفتار خود را به طور پیوسته تغییر داده یا صرفاً برحسب

شرایط استثنایی در مواردی از نقش یک قدرت مدنی خارج شده، جای بحث و بررسی دارد.

ایراد دیگری که در مورد تئوری نقشها و طرح نقش قدرت مدنی مطرح می شود، ضعیف بودن قدرت پیش گویی این دو است؛ اگرچه با کمک این نظریات می توان رفتار سیاست خارجی یک کشور را توضیح داد؛ اما نمی توان به میزان کافی آن را پیش بینی کرد (Harnisch, 1997).

از دید برخی منتقدین اینکه تئوری قدرت مدنی درصدد ممانعت از کاربرد خشونت و زور در نظام بین الملل است، امری محال تلقی می شود (Kühne, 1996:23). در این رابطه می توان به این مطلب اشاره کرد که تئوری قدرت مدنی اعمال زور را به عنوان یک راه حل در درگیری ها به عنوان آخرین راه کار و آن هم در وضعیت خاص مورد تایید قرار می دهد و این امر در صورتی عملی خواهد بود که ابزارهای سیاسی و اقتصادی کارایی لازم را نداشته باشند.

نتیجه گیری

به طور کلی می توان به این مسئله اشاره کرد که در سازه گرایی علاوه بر عوامل مادی، عوامل غیرمادی بویژه تاثیر ایده ها از اهمیت خاصی برخوردار هستند. آنها هویت دولتها را نتیجه فرایندها و تغییرات تاریخی می دانند که نتیجتاً این مسائل در شکل گیری نقشهای سیاست خارجی دولتها تاثیرگذارند. با اعتقاد به این مسئله در تئوری نقشها، نقشهای مختلفی که دولتها با توجه به موقعیتهای تاریخی و هنجارهای مورد نظر خود دنبال می کنند، مطرح می شوند و اینکه بازیگران با توجه به درکی که از محیط خود و سایر بازیگران دارند نقش خود را انتخاب می کنند. طرح نقش قدرت مدنی نیز یکی از همین نقشهاست.

تئوری نقشها و طرح نقش قدرت مدنی قادر به توضیح رفتار بازیگر دولتی هستند. در رابطه با حفظ همکاری نهادی در وضعیت آنارشی بین المللی، تئوری قدرت مدنی با متغیرهای ارزشی، اهداف، اصول و ایده‌آل‌ها، پدیده همکاری را توضیح می‌دهد. تئوری نقشها همچنین مباحث نئورئالیسم (قدرت، امنیت) و نهادگرایی جدید (رفاه، سود) را با متغیرهای تحلیلی هنجارها، ارزشها و اخلاق تکمیل می‌کند. همچنین به توضیح این مطلب می‌پردازد که چرا برخی دولت‌ها بانی همکاری و ثبات هستند. در واقع روند یادگیری تاریخی به پذیرش یک طرح نقش توسط دولت‌ها منجر می‌شود که این طرح نقشها امکان پیوند با پروسه‌های مختلف سیستمیک یا فرعی را فراهم می‌سازند. از طرفی این طرح نقشها انتظارات سایر بازیگران را نیز دربر می‌گیرند.

طرح نقش قدرت مدنی تنها طرح نقش جامعی است که در چارچوب تئوری نقشها به طور کامل بر روی آن کار شده است. کارهایی از هالستی در دهه‌های ۶۰ و ۷۰ نیز وجود دارد که در آنها تعدادی از نقشها را توسعه داده، اما همه آنها را به طور مستقل شرح نداده است. به جز طرح نقش قدرت مدنی طرح نقشهای دیگر مانند طرح نقش یک ابرقدرت یا طرح نقش یک قدرت هژمون و همچنین طرح نقش یک قدرت منطقه‌ای و جز آن به عنوان یک چارچوب تئوریک مورد مطالعه قرار نگرفته اند. بسیار مفید بود اگر در چارچوب تئوری نقشها، طرح نقشهای دیگر هم توسعه پیدا می‌کردند که مسلماً قابل تحقیق بوده و جای کار و مطالعه دارند. به عبارت ساده تر طرح نقش قدرت مدنی یک مدل ایده آلی است که بر اساس آن می‌توان سیاست خارجی کشورها را مورد بررسی قرار داد و اینکه آیا کشور مورد نظر سیاست خارجی مطابق با اصول و اهداف یک قدرت مدنی دنبال کرده یا نه، که از جمله مهمترین اهداف یک قدرت مدنی همان غیرنظامی کردن روابط بین الملل و همان خودداری از کاربرد زور نظامی جز در وضعیت‌های استثنایی را می‌توان نام برد.

فهرست منابع

- فارسی:

- مشیرزاده، حمیرا. (۱۳۸۵)، *تحول در نظریه های روابط بین الملل*، تهران، سمت
- مهدویان، حسین. (۱۳۸۵)، "روابط بین الملل: یک جهان، چندین تئوری (۲)"، مترجم استفان ام. والت.
- <http://www.bashgah.net/modules.php?name=News&file=article&sid=18768>
- تاریخ مراجعه (۱۳۸۵/ ۱۲/۱)

- انگلیسی:

- Filzmaier, Peter/ Gewessler, Leonare/ Höll, Otmar/ Mangott, Gerhard. (2006), "Konstrutivism", in: *Internationale Politik*, Facultas Verlags- und Buchhandels AG, Wien
- Gaupp, Peter. (1983), *Staaten als Rollenträger. Die Rollentheorie als Analytisch-Instrument von Außenpolitik und internationale Beziehungen*, Band 6, Bern: Verlag Hueber
- Harnisch, Sebastian. (1997), Der Zivilmachtsansatz ist keine schönwettertheorie. Überlegungen zur methodischen und theorethischen Verordnung, (DFG- Projekt, Zivilmächte, working paper) Trier, Punkt 3.4.
- Harnisch, Sebastian/ Maull, Hanns W. (1997), DFG-Projekte, Zivilmächte und Nukleare Non-Proliferation. Die USA und Japan in Nordkoreankrise 1989-1995, 9.12.1997, Universität Trier, S.20
- Harnisch, Sebastian. (2000), Deutsche Außenpolitik nach der Wende: Zivilmacht am Ende? "Beitrag für den 21. DVPW –Kongress in Halle 1-5.10.2000

- Heinz, Brill.(1993), Deutschland im geostrategischen Kraftfeld der super-und Großmächte (1945-1990), in: Zitelmann, Rainer/Weißmann, Karlheinz/Großhein,Michael(Hrsg.) *Westbindung. Chancen und Risiken für Deutschland*, Frankfurt a.M u. Berlin, S.271
- Holsti, Kalevi J.(1970), National Role Conceptions in the Study of Foreign Policy, in: *International Studies Quarterly*, 14,S.245
- Kirste, Knut/ Maull, Hanns W.(1996), "Zivilmacht und Rollentheorie", *Zeitschrift für Internationale Beziehungen*, 3. Jg, Heft 1, Baden Baden: Nomos Verlagsgesellschaft, S. 283-309
- Kirste, Knut.(1998), "Die USA und Deutschland in der Golfkrise 1990/91".eingesehen am 20.3.2006, S. 21- 30
<http://www.deutsche-aussenpolitik.de/resources/conferences/golf.pdf>
- Kirste, Knut.(1998), “ Rollentheorie und Außenpolitikanalyse. Die USA und Deutschland als Zivilmächte “, *Europäische Hochschulschriften Reihe* 31, Bd. 259, Frankfurt a.M al, S.45
- Kühne,Hinrich.(1996), Multinationale Friedensmissionen und Nationale Interessen, in: Kaiser, Karl/Krause,Joachim (Hrsg.): *Deutschlands neue Außenpolitik*,Bd, 3: Interessen und Strategien, München, S.23
- Maull, Hanns W.(1990), Germany and Japan: The New Civillian Power, in: *Foreign Affair*,69,5,S.92-93
- Maull,Hannns W.(1992),” Die Konzeption und ihre Sicherheitspolitische Relevanz” *Sicherheitspolitik Deutschland: Neue Konstellationen, Risiken, Instrumente*,Jg.32.Baden Baden: Nomos Verlagsgesellschaft, S.772-778

- Maull, Hanns W.(1992), Internationale Fragen/Sicherheit "Deutschland als Zivilmacht", Europa-Archiv, Folge 10, S.274
- Maull, Hanns W.(1993), Europa and the changing global agenda, in: *Story*.S.140
- Maull, Hanns W./Kirste, Knut.(1996), Bericht über den Fortgang des DFG- Projekts "Zivilmächte" Universität Trier
- Maull, Hanns W.(1997), DFG-Projekte, Zivilmächte , Die acht zentralen Kategorien, Universität Trier
- Maull, Hanns W. (2006), " Zivilmacht Deutschland", Erscheint in: Gunter, Hellmann/Siegmar, Schmidt/Reinhard, Wolf(Hrsg.), *Handwörterbuch zur deutschen Außenpolitik*, Opladen, VS Verlag
- Maull, Hanns. W./ Kirste, Knut/ Harnisch, Sebastian. (1997), *Deutsche, amerikasche und japanische Aussenpolitikstrategien 1985-1995*, S. 4.
- Löffler, Berthold.(2003), *Politische Kultur als Teil der gesellschaftlich Konstruierten Wirklichkeit. Eine theoretische Skizze*, Dornheim, Andreas/Greiffenhagen, Sylvia(Hrsg.) *Identität und Politische Kultur*.Stuttgart,S.136
- Streichert, Christine. (2005), "Deutschland als Zivilmacht", eingesehen am 5.5.2006
<http://www.deutschie-aussenpolitik.de/resources/tazip/tazip11.pdf>
- Tewes, Henning.(1997), Das Zivilmächtskonzept in der Theorie der Internationalen Beziehungen, Anmerkungen zu Knut Kirste und Hanns W.Maull in: *Zeitschrift für Internationale Beziehungen*,4,S.353

- Ulbert, Cornelia.(2003), "Sozialkonstruktivismus" in: Schieder, Siegfried/
Spindler, Manuela, *Theorien der Internationalen Beziehungen*, Opladen: UTB,
Leske+ Budrich
- Weidenfeld, Werner.(1995), Der Stoff der Politik, in: *Internationale Politik*,
50,S.1
- Wölfle, Markus.(2005), *Die Auslandseinsätze der Bundeswehr*, Bonn: Bernard &
Graefe Verlag